



10.48315/QGL.2026.593697.1429

فصلنامه «دولت و حقوق»، سال هفتم، شماره اول (پیاپی ۲۳)، بهار ۱۴۰۵، صص. ۱۸۷-۲۰۸

شناسایی معیارهای «موفقیت» جنبش شورشی در حقوق مسئولیت بین‌المللی کشورها؛ رویه دیوان‌های داوری و قضایی

محمد ستایش‌پور*

سعید مختاری**

نوع مقاله: علمی- پژوهشی

چکیده

دیوان‌های داوری سرمایه‌گذاری و دیوان بین‌المللی دادگستری در مواجهه با دعاوی ناشی از جنگ‌های داخلی، به‌طور مستمر با چالش تعیین موفقیت جنبش شورشی روبه‌رو هستند؛ زیرا ماده ۱۰ مجموعه مواد مسئولیت دولت‌ها، انتساب اعمال جنبش شورشی به دولت جدید را به موفقیت آن منوط کرده، اما معیار روشنی برای احراز این موفقیت ارائه نکرده است. پژوهش حاضر با هدف شناسایی معیارهای حقوقی تعیین موفقیت جنبش شورشی و زمان تحقق آن، به این پرسش پاسخ می‌دهد که چه شاخص‌هایی می‌توانند مبنای احراز موفقیت جنبش شورشی در حقوق مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها قرار گیرند. این پژوهش با روش توصیفی- تحلیلی و با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای، اسناد کمیسیون حقوق بین‌الملل، رویه دیوان‌های داوری سرمایه‌گذاری، رویه دولت‌ها و دیدگاه‌های دکترین، معیارهای موجود را ارزیابی کرده است. نشان داده شد که هیچ‌یک از دو معیار سنتی «کنترل مؤثر» و «بهرسمیت‌شناسی» به‌تنهایی از قابلیت لازم برای تعیین موفقیت جنبش شورشی برخوردار نیستند. بر این اساس، پژوهش چارچوبی ترکیبی متشکل از هفت شاخص عینی، شامل کنترل بر پایتخت، خروج نیروهای حکومت پیشین، شناسایی گسترده بین‌المللی، عضویت در سازمان‌های بین‌المللی، ثبات نسبی حکومت جدید و توانایی ایفای تعهدات بین‌المللی، پیشنهاد می‌کند. نوآوری پژوهش در ارائه الگویی عملیاتی برای تفسیر ماده ۱۰ مجموعه مواد مسئولیت دولت‌ها است که می‌تواند به افزایش انسجام رویه قضایی، ارتقای قابلیت پیش‌بینی و کاهش ابهامات در تعیین مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها در شرایط انتقال قدرت ناشی از جنگ‌های داخلی کمک کند.

واژگان کلیدی

بهرسمیت‌شناسی، جنبش شورشی، جنگ داخلی، داوری سرمایه‌گذاری، کنترل مؤثر.

* دانشیار حقوق بین‌الملل دانشکده حقوق دانشگاه قم، قم، ایران.

M.Setayeshpur@qom.ac.ir

** پژوهشگر پسادکتری حقوق بین‌الملل، دانشکده حقوق، دانشگاه قم، قم، ایران (نویسنده مسئول).

Saeed.Mokhtari@Stu.qom.ac.ir

مقدمه

حقوق مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها، به عنوان یکی از شاخه‌های بنیادین حقوق بین‌الملل عمومی، همواره با چالش تعیین مرزهای انتساب اعمال بازیگران غیردولتی به دولت‌ها مواجه بوده است. در این میان، مسئله انتساب اعمال جنبش‌های شورشی به دولت‌ها - به‌ویژه در شرایطی که این جنبش‌ها در استقرار حکومت جدید یا ایجاد دولت جدید «موفق» می‌شوند - از پیچیده‌ترین و در عین حال توسعه‌نیافته‌ترین موضوعات این حوزه به‌شمار می‌رود. ماده ۱۰ (۱) و (۲) از مجموعه مواد مسئولیت دولت‌ها (۲۰۰۱) که توسط کمیسیون حقوق بین‌الملل تدوین شده است، انتساب اعمال شورشیان به دولت را منوط به «موفقیت» جنبش شورشی در «استقرار حکومت جدید» یا «ایجاد دولت جدید» دانسته است، اما هیچ معیاری برای تشخیص این موفقیت ارائه نمی‌دهد (International Law Commission, 2001: 50-53).

این سکوت هنجاری، که شاید در زمان تدوین مجموعه مواد ۲۰۰۱ کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل متحد درباره مسئولیت دولت‌ها بابت اعمال متخلفانه بین‌المللی (از این به بعد مواد ۲۰۰۱) چندان آشکار نبود، در پرتو تحولات گسترده دهه‌های اخیر - به‌ویژه جنگ‌های داخلی لیبی (۲۰۱۱)، سوریه (۲۰۱۲-۲۰۲۴)، یمن (۲۰۱۵-۲۰۲۲) و اوکراین (۲۰۱۴-۲۰۲۲) - به یکی از چالش‌برانگیزترین خلأهای حقوق مسئولیت بین‌المللی تبدیل شده است. دیوان‌های داورى سرمایه‌گذاری که به‌طور فزاینده‌ای با دعاوی ناشی از جنگ‌های داخلی مواجه می‌شوند، در عمل فاقد معیارهای عینی و عملیاتی برای تعیین این امر هستند که آیا یک جنبش شورشی «موفق» تلقی می‌شود یا خیر (Dumberry, 2022: 158).

پژوهش در حوزه انتساب اعمال شورشیان به دولت، پیشینه‌ای نسبتاً طولانی در حقوق بین‌الملل دارد. آگو،^۱ به‌عنوان نخستین گزارشگر ویژه کمیسیون حقوق بین‌الملل در موضوع مسئولیت دولت‌ها، از همان ابتدا به ویژگی‌های خاص جنبش‌های شورشی توجه داشت و بر این نکته تأکید کرد که یک جنبش شورشی، که در تعریف هیچ رابطه ارگانیک با ساختار رسمی دولت ندارد، نمی‌تواند به‌عنوان ارگان واقعی دولت یا گروهی که به دستور یا تحت کنترل دولت عمل می‌کند، تلقی شود (Ago, 1979: 40). کرافورد،^۲ به‌عنوان گزارشگر ویژه بعدی، با اشاره به چالش تعیین موفقیت شورشیان، اذعان کرد که «تعیین اینکه یک جنبش مخالف چه زمانی دولت را شکست داده و جایگزین آن شده است، امری کاملاً مبتنی بر اوضاع و احوال هر پرونده است» (Crawford, 2013: 176). با این حال، وی نیز معیار مشخصی برای این تعیین ارائه نداد.

1. Roberto Ago

2. James Crawford

دامبری^۱ در کتاب «شورش‌ها و جنگ‌های داخلی: مسئولیت دولت برای اعمال شورشیان» (۲۰۲۱) به‌طور جامع به تحلیل ماده ۱۰ و کاربست آن در رویه قضایی پرداخته است (Dumberry, 2021: 33-102). وی در مقاله‌ای جداگانه با عنوان «مسئولیت دولت برای اعمال شورشیان در شرایط جنگ‌های داخلی ناموفق: تحلیل انتقادی پرونده جنگیز علیه لیبی» (۲۰۲۲)، به‌طور خاص به سردرگمی دیوان داوری در تعیین موفقیت شورشیان لیبی پرداخته است (Dumberry, 2022: 153-165). تالمون^۲ نیز در مقاله «به رسمیت شناختن شورای ملی انتقالی لیبی» (۲۰۱۱)، به تمایز میان به رسمیت‌شناسی سیاسی و شناسایی حقوقی دولت جدید پرداخته و بر این نکته تأکید کرده است که اعلامیه‌های سیاسی دولت‌ها «عمدتاً ماهیت سیاسی داشته و به معنای شناسایی دولت جدید مطابق با حقوق بین‌الملل نیست» (Talmon, 2011). با وجود این پژوهش‌ها، همچنان خلأ قابل‌توجهی در تدوین معیارهای عینی و عملیاتی برای تعیین «موفقیت» جنبش شورشی و لحظه تحقق آن وجود دارد. به‌ویژه، پژوهش‌های موجود عمدتاً بر تحلیل پرونده‌های خاص متمرکز بوده و کمتر به تدوین چارچوبی کلی و کاربردی برای دیوان‌های داوری پرداخته‌اند.

ضرورت انجام این پژوهش در سه سطح قابل تبیین است: از حیث نظری، ماده ۱۰ با سکوت معنادار خود در مورد معیارهای تشخیص موفقیت، نه تنها کاربست آن را دشوار می‌سازد، بلکه اعتبار قاعده را نیز زیر سؤال می‌برد؛ چنان‌که برخی محققین مبنای ماده را «عنصر پوچی حقوقی» خوانده‌اند که دولت جدید را آمیزه‌ای فاقد وجاهت از دولت جانشین و مستمر توصیف می‌کند (Kreća, 2015: 3). از حیث عملی، دیوان‌های داوری سرمایه‌گذاری به‌طور فزاینده با دعاوی ناشی از جنگ‌های داخلی مواجه شده‌اند که در آن‌ها تعیین مقطع زمانی حمله (پیش یا پس از پیروزی شورشیان) نقش تعیین‌کننده‌ای در اعمال قاعده انتساب (ماده ۱۰(۱)) یا قاعده عدم انتساب و مسئولیت دولت پیشین (ماده ۱۰(۳)) دارد و فقدان معیارهای روشن به تشتت قضایی و آرای متناقض انجامیده است. همچنین جنگ‌های داخلی مدرن با ویژگی‌هایی چون درگیری‌های نیابتی، کنترل هم‌زمان چند گروه و تغییرات سریع جبهه‌ها، کارآمدی معیار سنتی «کنترل مؤثر» را به شدت کاهش داده‌اند (Roth, 2010: 393-400)؛ چنان‌که در سوریه چندین گروه شورشی بخش‌هایی از قلمرو را کنترل می‌کردند اما هیچ‌یک کنترل مؤثر بر کل کشور یا پایتخت را به دست نیاوردند و تعیین موفقیت با معیارهای سنتی را عملاً غیرممکن ساخته‌اند (ضیایی، ۱۳۹۶: ۱۱۶).

هدف اصلی این پژوهش، تدوین چارچوبی نوین برای تعیین «موفقیت» جنبش شورشی و لحظه

1. Patrick Dumberry

2. Stefan Talmon

تحقق آن در حقوق مسئولیت بین‌المللی است. اهداف فرعی پژوهش عبارتند از: شناسایی و تحلیل ابهامات نظری موجود در معیارهای تعیین موفقیت جنبش شورشی، آشکارسازی خلأهای عملی در کاربست معیارهای موجود توسط دیوان‌های داوری، ارائه شاخص‌های عینی و عملیاتی برای تعیین لحظه تحقق موفقیت و ارائه راهکارهایی برای افزایش قابلیت پیش‌بینی و کاهش سردرگمی‌های قضایی در داوری‌های سرمایه‌گذاری.

سوال اصلی این پژوهش، آن است که با توجه به خلأهای نظری و عملی موجود در ماده ۱۰ مجموعه مواد ۲۰۰۱، چه معیارهایی را می‌توان برای تعیین «موفقیت» جنبش شورشی و لحظه تحقق آن در حقوق مسئولیت بین‌المللی تدوین کرد که ضمن رفع ابهامات نظری، پاسخگوی نیازهای عملی دیوان‌های داوری نیز باشد. فرضیه این پژوهش آن است که به دلیل ناکارآمدی معیار سنتی «کنترل مؤثر» و ناقص‌بودن رویکرد مبتنی بر «به‌رسمیت‌شناسی سیاسی» در جنگ‌های داخلی مدرن، می‌توان با تدوین چارچوبی ترکیبی متشکل از هفت شاخص عینی و عملیاتی - شامل (۱) کنترل بر پایتخت و مراکز کلیدی حکومتی، (۲) خروج کامل نیروهای حکومت پیشین، (۳) به‌رسمیت‌شناسی دیپلماتیک گسترده توسط دولت‌های ثالث، (۴) عضویت یا پذیرش در سازمان‌های بین‌المللی کلیدی، (۵) ثبات نسبی حکومت جدید به مدت حداقل شش ماه و (۶) توانایی ایفاء تعهدات بین‌المللی - مبنای عینی‌تر و عملیاتی‌تری برای تعیین موفقیت جنبش شورشی و لحظه تحقق آن فراهم آورد.

نوآوری این پژوهش در چهار جنبه قابل شناسایی است: نظری (تحلیل نظام‌مند مفهوم «موفقیت» در ماده ۱۰ و دسته‌بندی ابهامات در چارچوبی منسجم)، روش‌شناختی (تلفیق روش‌های تحلیلی، تطبیقی و موردپژوهی برای بررسی هم‌زمان رویه دولت‌ها، آرای داوری و نظریات اندیشمندان)، کاربردی (تدوین هفت شاخص عینی و عملیاتی برای تعیین لحظه تحقق موفقیت به-منظور افزایش قابلیت پیش‌بینی در داوری‌های سرمایه‌گذاری) و محتوایی (تحلیل تطبیقی به‌رسمیت‌شناسی دولت‌های جدید در موارد متعدد لیبی، سوریه، افغانستان و فلسطین در چارچوب ماده ۱۰ برای شناسایی و نظام‌مندسازی الگوهای رفتاری دولت‌ها).

این مقاله از سه مبحث اصلی تشکیل شده است. مبحث نخست به «ابهامات نظری» در معیارهای تعیین موفقیت جنبش شورشی اختصاص دارد. مبحث دوم به «خلأهای عملی» در کاربست معیارهای موجود می‌پردازد و چالش‌های عملی دیوان‌ها را آشکار می‌سازد. مبحث سوم به «تدوین چارچوبی نوین» برای تعیین موفقیت جنبش شورشی اختصاص دارد و با ارائه هفت شاخص عینی و عملیاتی، راهکاری برای رفع ابهامات نظری و خلأهای عملی ارائه می‌دهد. در پایان، نتیجه‌گیری و پیشنهادات پژوهش ارائه خواهد شد.

۱. ابهامات نظری در معیارهای تعیین «موفقیت» جنبش شورشی

۱-۱. ابهام در مفهوم «موفقیت»: از «کنترل کامل» تا «پیروزی نسبی»

نخستین و بنیادی‌ترین ابهام نظری در این حوزه، به خود مفهوم «موفقیت» بازمی‌گردد. ماده ۱۰ (۱) و (۲) از مجموعه مواد ۲۰۰۱، انتساب اعمال شورشیان را منوط به «موفقیت» جنبش شورشی در «استقرار حکومت^۱ جدید» یا «ایجاد دولت^۲ جدید» دانسته است، اما هیچ تعریفی از «موفقیت» ارائه نمی‌دهد. این سکوت هنجاری، پرسش‌های متعددی را برمی‌انگیزد: آیا «موفقیت» به معنای کنترل کامل بر کل قلمرو سرزمینی است؟ آیا کنترل بر پایتخت و مراکز کلیدی حکومتی کافی است؟ آیا پیروزی نظامی شرط لازم است یا می‌توان از مسیرهای سیاسی نیز به «موفقیت» دست یافت؟ آیا «موفقیت» امری آنی است یا فرایندی تدریجی؟

آگو، به‌عنوان نخستین گزارشگر ویژه کمیسیون حقوق بین‌الملل در موضوع مسئولیت دولت‌ها، بر این نکته تأکید داشت که یک جنبش شورشی، که در مقام تعریف هیچ رابطه نظام‌مندی با ساختار رسمی دولت ندارد را نمی‌توان به عنوان ارگان واقعی دولت یا گروهی که به دستور یا تحت کنترل دولت عمل می‌کند، تلقی کرد. از دیدگاه وی، جنبش شورشی موجودیتی موقت است که سرنوشت آن یا شکست است یا پیروزی و تبدیل شدن به حکومت (Ago, 1979: 40). با این حال، در گزارش وی نیز معیاری برای تشخیص مرز میان این دو وضعیت ارائه نشده است. کرافورد، گزارشگر ویژه بعدی نیز با صراحت بیشتری به این چالش اذعان کرد و نوشت: «تعیین اینکه یک جنبش مخالف چه زمانی دولت را شکست داده و جایگزین آن شده است، امری کاملاً مبتنی بر اوضاع و احوال هر پرونده است» (Crawford, 2013: 176). این مطلب، اگرچه نشان‌دهنده آگاهی از پیچیدگی مسئله است، اما عملاً راهگشا نیست و دادگاه‌ها را در وضعیت عدم قطعیت رها می‌کند.

برخی اندیشمندان پیشنهاد کرده‌اند که به‌جای اتکای صرف به معیارهای عینی، باید به «نیت واقعی» شورشیان و «ادراک جامعه بین‌المللی» نیز توجه شود (Hasar, 2025: 275-277). این پیشنهاد، هرچند از حیث نظری جذاب است اما با چالش ذهنی و انتزاعی بودن مواجه است و نمی‌تواند مبنای حقوقی قابل اتکایی برای تصمیم‌گیری قضایی فراهم آورد (ساندوز، ۱۳۸۲: ۳۳۶-۳۴۱). چگونه می‌توان «نیت واقعی» یک جنبش شورشی را - که خود متشکل از هزاران نفر با انگیزه‌های گوناگون است - احراز کرد؟ و چگونه می‌توان «ادراک جامعه بین‌المللی» را - که خود به‌شدت متأثر از ملاحظات سیاسی است - سنجید؟ این تکرار ایده‌ها و برداشت‌ها می‌تواند خود

1. Government

2. state

موضوع عدالت و دادرسی عادلانه در رسیدگی به مسائل مربوط به خسارات حاصل از جنبش‌های شورشی را پیچیده‌تر سازد و به خطر بیاندازد.

چالش دیگر در مفهوم «موفقیت»، به «موفقیت نسبی» بازمی‌گردد. در جنگ‌های داخلی نوین - به‌ویژه درگیری‌های نیابتی - به‌ندرت پیش می‌آید که یک جنبش شورشی بتواند کنترل کامل و بی‌منازعه بر کل قلمرو سرزمینی را به دست آورد (مافی و یزدانی، ۱۳۹۴: ۱۷۱-۱۶۱). در جنگ داخلی سوریه (۲۰۱۲-۲۰۲۴)، هم‌زمان چندین گروه شورشی بخش‌هایی از قلمرو سرزمینی را کنترل می‌کردند اما هیچ‌یک نتوانستند کنترل مؤثر بر کل کشور یا حتی پایتخت را به‌طور کامل به دست آورند. در چنین وضعیتی، آیا می‌توان گفت که هیچ‌یک از این جنبش‌ها «موفق» نبوده‌اند؟ یا اینکه باید مفهوم «موفقیت» را به گونه‌ای بازتعریف کرد که «موفقیت نسبی» را نیز در بر گیرد؟ این پرسش‌ها نشان می‌دهد که ابهام در مفهوم «موفقیت»، نه یک نقص جزئی در ماده ۱۰، بلکه یک خلأ بنیادین در نظام حقوقی مسئولیت بین‌المللی است که ریشه در تحولات عمیق ماهیت جنگ‌های داخلی در عصر معاصر دارد.

۲-۱. ابهام در معیار «کنترل مؤثر»: از یک معیار سنتی تا یک مفهوم سیال

دومین ابهام نظری عمده، به معیار «کنترل مؤثر بر قلمرو سرزمینی» بازمی‌گردد که در حقوق بین‌الملل سنتی به‌عنوان اصلی‌ترین شاخص برای شناسایی دولت و حکومت مطرح بوده است (Hasar, 2025: 275-277). بر اساس این معیار، یک حکومت زمانی «موفق» تلقی می‌شود که کنترل مؤثر بر بخش عمده‌ای از قلمرو سرزمینی یک کشور، به‌ویژه پایتخت را در اختیار داشته باشد و بتواند وظایف حاکمیتی خود را به‌نحو مؤثری انجام دهد (Dumberry, 2021: 33-102). با این حال، کاربست این معیار در جنگ‌های داخلی معاصر با چالش‌های جدی روبرو است. جنگ‌های داخلی نوین با ویژگی‌هایی مانند درگیری‌های نیابتی، کنترل هم‌زمان چند گروه بر بخش‌هایی از قلمرو سرزمینی، تغییرات سریع جبهه‌ها و ظهور بازیگران غیردولتی متعدد، کارآمدی معیار سنتی «کنترل مؤثر» را به‌شدت کاهش داده‌اند (Roth, 2010, pp. 393-400).

درگیری‌های نیابتی، که در آن دولت‌های خارجی از جناح‌های مختلف یک جنگ داخلی حمایت می‌کنند، تعیین حوزه کنترل هر یک از طرفین را با دشواری همراه می‌سازد (مافی و یزدانی، ۱۳۹۴: ۱۶۷-۱۶۵). در جنگ داخلی لیبی (۲۰۱۱)، نیروهای وفادار به قذافی از حمایت برخی دولت‌های خارجی برخوردار بودند و شورای ملی انتقالی نیز از حمایت دولت‌های دیگری بهره‌می‌برد. در چنین شرایطی، تعیین اینکه چه کسی «کنترل مؤثر» بر چه بخشی از قلمرو داشته است، به یک مسئله به شدت پیچیده و بحث‌برانگیز تبدیل می‌شود.

برخی از تحلیلگران به این چالش اشاره کرده و تأکید می‌کنند که به رسمیت شناختن نهادی که کنترل مؤثری را بر قلمرو سرزمینی و جمعیت یک دولت اعمال نمی‌کند، یا به رسمیت شناختن نهادی که چنین کنترلی را اعمال می‌کند، می‌تواند نقض ممنوعیت مداخله در امور داخلی یا خارجی دولت‌های دیگر محسوب شود (Nollkaemper, 2011: 45). این استدلال نشان می‌دهد که معیار «کنترل مؤثر» نه تنها یک معیار حقوقی، بلکه یک معیار سیاسی نیز هست که کاربست آن همواره با ملاحظات سیاسی همراه است.

یکی دیگر از چالش‌های عمده معیار «کنترل مؤثر»، امکان کنترل هم‌زمان چند گروه بر بخش‌هایی از قلمرو سرزمینی است. در جنگ داخلی سوریه، در مقطعی، هم‌زمان دولت مرکزی، گروه‌های شورشی مختلف، نیروهای کُرد و گروه‌های تروریستی مانند داعش، هر کدام بخش‌هایی از قلمرو سوریه را کنترل می‌کردند. در چنین وضعیتی، تعیین اینکه کدام یک از این گروه‌ها «کنترل مؤثر» بر قلمرو سرزمینی دارد و کدام یک «موفق» تلقی می‌شود، با استفاده از معیارهای سنتی تقریباً غیرممکن است. برخی اندیشمندان پیشنهاد کرده‌اند که در چنین شرایطی، به جای تمرکز بر «کنترل مؤثر»، باید بر «ثبات نسبی» حکومت جدید و «توانایی ایفای تعهدات بین‌المللی» تأکید کرد (Nollkaemper, 2011: 45). با این حال، این شاخص‌ها نیز با چالش‌های خاص خود مواجه هستند. چگونه می‌توان «ثبات نسبی» را سنجید؟ و چگونه می‌توان «توانایی ایفای تعهدات بین‌المللی» را در شرایطی که جنگ داخلی همچنان ادامه دارد، ارزیابی کرد؟

در حقوق بین‌الملل سنتی، کنترل بر پایتخت به عنوان یکی از مهم‌ترین شاخص‌های «کنترل مؤثر» تلقی می‌شد (Roth, 2010: 393). با این حال، در جنگ‌های داخلی اخیر به خصوص جنگ‌های مربوط به حوادث بهار عربی و پس از آن، به‌ویژه جنگ‌های نامتقارن، کنترل بر پایتخت لزوماً به معنای کنترل بر کل کشور یا حتی توانایی اداره کشور نیست. طالبان در افغانستان در اوت ۲۰۲۱ کنترل کابل را به دست گرفت اما در عمل با چالش‌های جدی در زمینه اداره کشور، تأمین امنیت و ایفای تعهدات بین‌المللی مواجه بود (Afghanistan: Taliban's Recognition, Remains Elusive, 2023). با این حال، هیچ کشوری طالبان را به عنوان دولت جدید افغانستان به رسمیت نشناخت. این وضعیت نشان می‌دهد که کنترل بر پایتخت - هرچند یک شاخص مهم است - به تنهایی نمی‌تواند مبنای تعیین «موفقیت» جنبش شورشی باشد و باید با شاخص‌های دیگری تکمیل شود.

۳-۱. ابهام در نقش «به رسمیت‌شناسی»: از یک عمل سیاسی تا یک معیار حقوقی

سومین ابهام نظری عمده، به نقش «به رسمیت‌شناسی» در تعیین موفقیت جنبش شورشی

بازمی‌گردد. در رویه دیوان‌های داورى - به‌ویژه در پرونده «جنگیز علیه لیبی» (۲۰۱۸) - شاهد آن هستیم که دیوان برای تعیین موفقیت شورشیان، به اعلامیه‌های سیاسی دولت‌ها که شورای ملی انتقالی لیبی را به‌عنوان «مرجع مشروع» به رسمیت شناخته بودند استناد کرده است. با این حال، این رویکرد با انتقادات جدی روبرو شده است (Cengiz İnşaat Sanayi ve Ticaret A.S. v. (Libya, 2018).

برخی پژوهشگران با اتخاذ رویکردی مبتنی بر سنت‌های حقوق بین‌الملل، تصریح می‌کنند که اعلامیه‌های صادرشده از سوی دولت‌ها درباره شورای ملی انتقالی لیبی، بیش از آن‌که واجد آثار حقوقی باشند، ماهیتی سیاسی و دیپلماتیک دارند و نباید به‌منزله شناسایی یک دولت جدید یا حتی یک حکومت جدید در معنای حقوقی آن تلقی شوند. به اعتقاد ایشان، چنین مواضعی صرفاً بیانگر حمایت سیاسی دولت‌ها از یک بازیگر غیردولتی در جریان یک مخاصمه داخلی است و فی‌نفسه موجب ایجاد یا تغییر وضعیت حقوقی آن بازیگر در نظام حقوق بین‌الملل نمی‌شود. از میان ایشان تالمون با اشاره به اظهارنظر وینستون چرچیل، نخست‌وزیر بریتانیا در سال ۱۹۴۳، تأکید می‌کند که «به رسمیت شناختن بدون یک فرمول تعیین‌کننده بی‌معناست» و «یک گروه شورشی مانند شورای ملی انتقالی را می‌توان در بسترهای حقوقی متعددی به رسمیت شناخت - به‌عنوان شورشیان، طرفین متخاصم، نماینده (تنها) مشروع مردم لیبی یا دولت واقعی محلی» (Talmon, 2011).

در مقابل، شماری دیگر از نویسندگان با تمرکز بر مبانی نظری و رویه عملی شناسایی دولت‌ها، بر این نکته تأکید کرده‌اند که نهاد «به رسمیت شناختن» در حقوق بین‌الملل، مفهومی ایستا و صرفاً حقوقی نیست، بلکه نهادی پویا و چندبعدی است که در نقطه تلاقی ملاحظات حقوقی و واقعیت‌های سیاسی شکل می‌گیرد. از این منظر، با تحلیل رویه دولت‌ها می‌توان استدلال کرد که به رسمیت شناختن دولت در حقوق بین‌الملل، موضوعی پیچیده و در حال تحول است که توسط اصول حقوقی و واقعیت‌های سیاسی شکل می‌گیرد. معیارهای اصلی شناسایی را می‌توان مشروعیت قانون اساسی، کنترل مؤثر بر قلمرو و جمعیت، مشروعیت دموکراتیک و شناسایی بین‌المللی برمی‌شمرد. در عین حال باید توجه داشت که این معیارها نه تنها از انسجام و سلسله‌مراتب مشخصی برخوردار نیستند، بلکه در رویه دولت‌ها نیز به‌صورت گزینشی و گاه متعارض اعمال شده‌اند. فقدان یک رویه یکنواخت در اولویت‌بندی این معیارها، سبب شده است که تصمیم دولت‌ها درباره شناسایی، بیش از آن‌که بر ضوابط حقوقی واحد استوار باشد متأثر از ملاحظات سیاسی، ژئوپلیتیکی و منافع راهبردی آن‌ها باشد (Vovec, 2024: 58).

در همین راستا، برخی اندیشمندان با رویکردی انتقادی، اعتبار دکتترین سنتی کنترل مؤثر را مورد بازنگری قرار می‌دهند. استدلال ایشان چنین است که این دکتترین در عمل، به نوعی «مهر

تأیید حقوقی بر برتری قدرت» تبدیل شده و از این حیث، بازتاب‌دهنده این تصور است که «حق از دل قدرت برمی‌خیزد»؛ برداشتی که با ارزش‌های نوین حقوق بین‌الملل، به‌ویژه اصل حاکمیت قانون و نفی توسل به زور، سازگاری چندانی ندارد و حتی می‌تواند نسبت به حساسیت‌های حاکمیت‌محور دولت‌ها، توهین‌آمیز تلقی شود. با این حال، می‌توان گفت دکرترین کنترل مؤثر همچنان از ظرفیت تبیینی قابل توجهی برخوردار است؛ زیرا از یک سو با اصل حاکمیت مردمی و پذیرش کثرت‌گرایی ایدئولوژیک سازگار است و از سوی دیگر، الگوهای پایدار اعمال اقتدار واقعی در قلمرو دولت را منعکس می‌کند. به بیان دیگر، هرچند کنترل مؤثر به‌تنهایی نمی‌تواند مشروعیت حقوقی یک حکومت را تضمین کند، اما همچنان یکی از مهم‌ترین شاخص‌های سنجش واقعیت‌های میدانی در نظام حقوق بین‌الملل باقی مانده است.

مجموع این دیدگاه‌ها نشان می‌دهد که «به‌رسمیت شناسی» - خواه در قالب یک اقدام سیاسی و دیپلماتیک و خواه به‌عنوان یک نهاد حقوقی - به‌تنهایی معیار کافی و قابل اتکایی برای ارزیابی میزان موفقیت یک جنبش شورشی یا احراز وضعیت حقوقی آن محسوب نمی‌شود. از یک سو، شناسایی سیاسی ماهیتی ارادی، اختیاری و مبتنی بر ملاحظات سیاست خارجی دولت‌ها دارد و به همین دلیل فاقد ویژگی‌های لازم برای ایفای نقش یک معیار عینی و جهان‌شمول است. از سوی دیگر، شناسایی حقوقی نیز، هرچند بر شاخص‌هایی عینی نظیر کنترل مؤثر، ثبات ساختار حکمرانی و توانایی ایفای تعهدات بین‌المللی استوار است، در بستر مخاصمات داخلی معاصر با چالش‌های اساسی مواجه شده است. در بسیاری از جنگ‌های داخلی امروز، بازیگران شورشی ممکن است بدون استقرار کامل حاکمیت سرزمینی، از مشروعیت بین‌المللی، حمایت گسترده خارجی یا ظرفیت نهادی قابل توجهی برخوردار شوند؛ در مقابل، دولت‌های مستقر نیز گاه با وجود از دست دادن بخش قابل توجهی از کنترل سرزمینی، همچنان از شناسایی بین‌المللی و جایگاه حقوقی خود در سازمان‌های بین‌المللی برخوردار باقی بمانند (ضیایی، ۱۳۸۹: ۱۷۴-۱۷۲). از این رو، اتکای صرف به نهاد شناسایی، اعم از سیاسی یا حقوقی، برای سنجش موفقیت یا شکست یک جنبش شورشی، با واقعیت‌های پیچیده حقوق بین‌الملل معاصر همخوانی ندارد و مستلزم بهره‌گیری از مجموعه‌ای از شاخص‌های تکمیلی و تحلیل چندبعدی وضعیت هر مورد است.

۲. خلأهای عملی در رویه‌ی دیوان‌های داوری و دیوان بین‌المللی دادگستری

۲-۱. پرونده جنگیز علیه لیبی (۲۰۱۸): سردرگمی در تعیین لحظه پیروزی

پرونده جنگیز علیه لیبی، که در چارچوب موافقت‌نامه دوجانبه سرمایه‌گذاری بین ترکیه و لیبی در دیوان داوری بین‌المللی مطرح شد، به‌خوبی چالش‌های عملی دیوان‌های داوری در تعیین موفقیت

جنبش شورشی را نشان می‌دهد. در این پرونده، خواهان ترکیه‌ای مدعی شد که در جریان جنگ داخلی لیبی در سال ۲۰۱۱، نیروهای وفادار به قذافی به اموال و سرمایه‌گذاری‌های وی خسارت وارد کرده‌اند. دیوان با این پرسش مواجه بود که آیا این اعمال را می‌توان به دولت لیبی - که در آن زمان تحت کنترل شورای ملی انتقالی بود - منتسب کرد یا خیر. پاسخ به این پرسش، منوط به تعیین این امر بود که آیا در زمان وقوع خسارت، جنبش شورشی «موفق» شده بود یا خیر. دیوان داوری با استناد به اعلامیه‌های سیاسی برخی دولت‌ها که شورای ملی انتقالی لیبی را به عنوان «مرجع مشروع» به رسمیت شناخته بودند، نتیجه گرفت که «تا پایان اوت ۲۰۱۱، مشروعیت بین‌المللی از دولت قذافی به این شورا منتقل شده است» (Cengiz v. Libya, 2018: paras. 414-415). با این حال، این استناد با انتقادات جدی مواجه شده است. دامبری معتقد است که دیوان «در کاربرد صحیح مواد ۴ و ۱۰ مجموعه مواد ۲۰۰۱ ناکام مانده است» و «می‌توانست از اصول مندرج در ماده ۱۰ استفاده بهتری برای حل مسائل مسئولیت و انتساب دولت که با آن مواجه بود، به عمل آورد» (Dumberry, 2022: 153-165).

چالش اصلی در این پرونده، به تعیین «لحظه دقیق پیروزی» شورشیان بازمی‌گردد. دیوان جایی از رأی خود، ۲۳ اوت ۲۰۱۱ (روز سقوط طرابلس) را به عنوان لحظه تحقق پیروزی شورشیان تلقی کرد و بر این اساس، حملات نیروهای وفادار به قذافی را پس از این تاریخ، به عنوان اعمال «نیروهای شورشی ناموفق» علیه حکومت جدید تلقی نمود. با این حال، در جای دیگر همان رأی، به نیروهای وفادار به قذافی به عنوان «نیروهای شورشی ناموفق» اشاره کرد که خود نشان‌دهنده تناقض آشکار در تحلیل دیوان است (Cengiz v. Libya, 2018: 428).

این تناقض، نه یک نقص جزئی در رأی دیوان، بلکه نشانه‌ای از فقدان معیارهای عینی و عملیاتی برای تعیین لحظه پیروزی شورشیان است. دیوان عملاً میان دو رویکرد مختلف - رویکرد مبتنی بر «کنترل مؤثر» (که بر سقوط طرابلس تأکید دارد) و رویکرد مبتنی بر «به رسمیت‌شناسی سیاسی» (که بر اعلامیه‌های دولت‌ها تأکید دارد) - سرگردان مانده و نتوانسته است تصمیمی منسجم و قابل دفاع اتخاذ کند. از این رو پیداست که خلأهای نظری ماده ۱۰ - که کمترین استفاده و ارجاع را در رویه دولت‌ها و رویه قضایی داشته است و تنها پس از جنگ‌های داخلی اخیر در سوریه، لیبی و یمن که دیوان‌های سرمایه‌گذاری به‌طور روزافزونی با دعاوی ناشی از جنگ‌های داخلی روبرو شده‌اند - در مواجهه با پدیده‌های نوین به بحرانی جدی تبدیل شده است (Dumberry, 2022: 153-165).

۲-۲. پرونده استراباگ علیه لیبی (۲۰۲۰): گریز از تعیین موفقیت

پرونده استراباگ علیه لیبی، که در چارچوب موافقت‌نامه دوجانبه سرمایه‌گذاری بین اتریش و لیبی در دیوان دآوری سرمایه‌گذاری مطرح شد، رویکرد محتاطانه‌تری نسبت به پرونده جنگیز در پیش گرفت. در این پرونده، خواهان اتریشی مدعی شد که در جریان جنگ داخلی لیبی در سال ۲۰۱۱، قراردادهای ساخت‌وساز وی با دولت لیبی مختل شده و اموال وی خسارت دیده است. دیوان با این پرسش مواجه بود که آیا خسارت وارده را می‌توان به دولت لیبی منتسب کرد یا خیر. بر خلاف پرونده جنگیز، دیوان در پرونده استراباگ از ورود به بحث تعیین لحظه پیروزی شورشیان خودداری کرد و صرفاً به مفاد بند خسارت جنگی موافقت‌نامه دوجانبه سرمایه‌گذاری استناد نمود. این رویکرد محتاطانه، هرچند از سردرگمی‌های پرونده جنگیز جلوگیری کرد، اما عملاً به معنای نادیده گرفتن مسئله اساسی انتساب اعمال شورشیان به دولت بود (Strabag SE v. Libya, 2020: 234-236).

نکته قابل تأمل در پرونده استراباگ این است که دیوان «هیچ اشاره‌ای به ماده ۱۰ نکرده است» و اساساً از بحث در مورد قابلیت انتساب اعمال شورشیان به دولت جدید خودداری ورزیده است. این سکوت معنادار، نشان‌دهنده آن است که دیوان‌های دآوری - به دلیل فقدان معیارهای روشن - ترجیح می‌دهند از ورود به این حوزه بحث‌برانگیز خودداری کنند و از ظرفیت‌های موجود در موافقت‌نامه‌های دوجانبه سرمایه‌گذاری، مانند بند خسارت جنگی، برای حل و فصل دعاوی استفاده نمایند.

با این حال، این رویکرد محتاطانه نیز با چالش‌های خاص خود مواجه است. نخست، اتکای صرف به بند خسارت جنگی موافقت‌نامه‌های دوجانبه سرمایه‌گذاری، عملاً به معنای نادیده گرفتن قواعد عام حقوق مسئولیت بین‌المللی است که در مجموعه مواد ۲۰۰۱ تدوین شده‌اند. دوم، این رویکرد نمی‌تواند پاسخگوی همه دعاوی ناشی از جنگ‌های داخلی باشد، به‌ویژه در مواردی که موافقت‌نامه دوجانبه سرمایه‌گذاری فاقد بند خسارت جنگی است یا تفسیر آن بند با ابهام مواجه است. سوم، این رویکرد به تداوم تشتت قضایی و کاهش قابلیت پیش‌بینی در دآوری‌های سرمایه‌گذاری دامن می‌زند.

۲-۳. رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در پرونده نسل‌زدایی (کرواسی علیه صربستان، ۲۰۱۵): چالش تداوم و جانشینی

دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در پرونده نسل‌زدایی (کرواسی علیه صربستان، ۲۰۱۵) با چالش تعیین لحظه تحقق دولت جدید مواجه بود. در این پرونده، کرواسی مدعی شد که جمهوری فدرال

یوگسلاوی - که در ۲۷ آوریل ۱۹۹۲ به عنوان یک دولت جدید تأسیس شد - مسئول اعمالی است که پیش از این تاریخ توسط نیروهای صرب در کرواسی انجام شده است (Kreća, 2015: 15). دیوان با استناد به قاعده «عدم عطف به ماسبق شدن تعهدات معاهده‌ای»، از پذیرش این استدلال که اعمال پیش از تأسیس دولت جدید را بتوان به آن دولت منتسب کرد، خودداری نمود. از این رو معلوم می‌شود که قواعد سنتی انتساب که در ماده ۱۰ تجلی یافته، برای پاسخگویی به پدیده‌های پیچیده تعیین لحظه پیروزی شورشیان و تحقق دولت جدید کافی نیست. تئوری «تداوم ساختمان» که بر اساس آن، دولت جدید «ادامه» همان جنبش شورشی پیشین تلقی می‌شود و بنابراین مسئول اعمال آن جنبش است، از یک منظر «عنصر پوچی حقوقی» دارد؛ زیرا دولت جدید را به عنوان «آمیزه‌ای از دولت جانشین و دولت مستمر» توصیف می‌کند که نه کاملاً جانشین دولت پیشین است و نه کاملاً ادامه‌دهنده آن (Karaxha, 2023: 22-24). این نقد، هرچند در چارچوب پرونده نسل‌زدایی (کرواسی علیه صربستان) مطرح شده است، برای همه موارد کاربردست ماده ۱۰ - اعم از استقرار حکومت جدید در دولت پیشین و ایجاد دولت جدید در بخشی از قلمرو دولت پیشین - کاربرد دارد. تئوری «تداوم ساختمان» یا «ساختاری» که مبنای فلسفی ماده ۱۰ است، با چالش‌های جدی مواجه است و نمی‌تواند مبنای قابل اتکایی برای تعیین موفقیت جنبش شورشی و لحظه تحقق آن فراهم آورد.

۲-۴. خلأهای عملی در رویه دولت‌ها: مطالعه تطبیقی به رسمیت‌شناسی دولت‌های جدید

بررسی رویه دولت‌ها در به رسمیت‌شناسی دولت‌های جدید در موارد متعدد، خلأهای عملی دیگری را نیز آشکار می‌سازد که می‌تواند برای تعیین موفقیت جنبش شورشی و لحظه تحقق آن مفید باشد. همان‌گونه که پیشتر اشاره شد، به رسمیت‌شناسی شورای ملی انتقالی لیبی توسط دولت‌های مختلف، با ابهامات جدی مواجه بود. برخی دولت‌ها مانند فرانسه و بریتانیا، شورای ملی انتقالی را به عنوان «نماینده مشروع مردم لیبی» به رسمیت شناختند؛ در حالی که برخی دیگر مانند آلمان از به کارگیری اصطلاح «به رسمیت شناختن» خودداری کردند و صرفاً اعلام داشتند که «شورای ملی، نماینده مشروع مردم لیبی است» (Talmon, 2011). این تنوع در رویه دولت‌ها، نشان‌دهنده آن است که حتی در مواردی که یک جنبش شورشی به وضوح در حال پیروزی است، دولت‌ها در به رسمیت‌شناسی آن - و به ویژه در تعیین لحظه دقیق به رسمیت‌شناسی - رویکرد یکسانی ندارند. این تنوع، کاربرد به رسمیت‌شناسی سیاسی را به عنوان معیاری برای تعیین موفقیت جنبش شورشی چالش‌برانگیز می‌کند.

موضوع به رسمیت‌شناسی طالبان در افغانستان، که در اوت ۲۰۲۱ کنترل کابل را به دست

گرفت، چالش‌های بیشتری را در این زمینه آشکار می‌سازد. با وجود این که طالبان کنترل مؤثر بر بخش عمده‌ای از قلمرو افغانستان، از جمله پایتخت را در اختیار دارند، هیچ دولتی تاکنون آن را به‌عنوان دولت جدید افغانستان به رسمیت نشناخته است. برخی تحلیلگران تأکید کرده‌اند که «اگرچه طالبان کنترل مؤثر بر افغانستان را اعمال می‌کند، تا زمانی که به اصولی مانند حمایت از حقوق بشر، مبارزه با تروریسم بین‌المللی و ایجاد یک دولت فراگیر پایبند نباشد، توسط جامعه بین‌المللی به رسمیت شناخته نخواهد شد». برخی دیگر نیز اشاره کرده‌اند که «به رسمیت شناختن رسمی به‌عنوان یک دولت مشروع ممکن است یک برگه چانه‌زنی برای تحت فشار قرار دادن طالبان برای احترام به حقوق بشر باشد».

این وضعیت نشان می‌دهد که در عصر معاصر، «کنترل مؤثر» به تنهایی برای به‌رسمیت‌شناسی یک دولت جدید کافی نیست و ملاحظات هنجاری - مانند احترام به حقوق بشر، مبارزه با تروریسم و ایجاد دولت فراگیر - نیز نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌کنند. این تحول، کاربست معیار سنتی «کنترل مؤثر» را برای تعیین موفقیت جنبش شورشی ناکافی جلوه می‌دهد.

موضوع به‌رسمیت‌شناسی دولت فلسطین نیز چالش‌های مشابهی را آشکار می‌سازد. با وجود این که فلسطین معیارهای چهارگانه مونته‌ویدئو برای دولت‌بودن - جمعیت دائم، سرزمین مشخص، دولت، و توانایی برقراری روابط با دولت‌های دیگر - را تا حدودی احراز کرده است (1) (Montevideo Convention on the Rights and Duties of States, 1933: art. 1) به‌رسمیت‌شناسی آن همچنان با مخالفت برخی دولت‌ها مواجه است. این وضعیت نشان می‌دهد که به‌رسمیت‌شناسی یک دولت جدید، نه تنها مبتنی بر معیارهای عینی، بلکه به شدت متأثر از ملاحظات سیاسی است.

۳. تدوین چارچوبی نوین برای تعیین موفقیت جنبش شورشی

۳-۱. مبانی نظری چارچوب پیشنهادی

با توجه به ابهامات نظری و خلأهای عملی شناسایی‌شده در مباحث پیشین، تدوین چارچوبی نوین برای تعیین موفقیت جنبش شورشی و لحظه تحقق آن ضروری به نظر می‌رسد. چارچوب پیشنهادی این پژوهش بر سه مبانی نظری استوار است: نخست، رویکرد ترکیبی به‌جای رویکرد انحصاری. همان‌گونه که تحلیل‌های پیشین نشان داد، اتکای صرف به یک معیار - خواه «کنترل مؤثر» باشد یا «به‌رسمیت‌شناسی سیاسی» - نمی‌تواند پاسخگوی پیچیدگی‌های جنگ‌های داخلی مدرن باشد. بنابراین، چارچوب پیشنهادی مبتنی بر ترکیبی از شاخص‌های مختلف است که هر یک جنبه‌ای از موفقیت جنبش شورشی را می‌سنجند. دوم، رویکرد عینی به جای رویکرد ذهنی.

همان گونه که پیشتر اشاره شد، معیارهایی مانند «نیت واقعی» شورشیان یا «ادراک جامع بین‌المللی» به دلیل ذهنی و اعتباری بودن، نمی‌توانند مبنای قابل اتکایی برای تصمیم‌گیری قضایی باشند. بنابراین، چارچوب پیشنهادی مبتنی بر شاخص‌های عینی و قابل‌سنجش است که دیوان‌های داوری بتوانند با استفاده از ادله موجود، آن‌ها را احراز کنند. سوم، رویکرد عملیاتی به جای رویکرد انتزاعی. چارچوب پیشنهادی باید به گونه‌ای تدوین شود که دیوان‌های داوری بتوانند در عمل از آن استفاده کنند و نیازی به تفسیرهای پیچیده و بحث‌برانگیز نداشته باشد. بنابراین، شاخص‌های پیشنهادی باید از شفافیت و قابلیت اجرایی برخوردار باشند.

۲-۳. هفت شاخص عینی و عملیاتی

بر اساس مبانی نظری فوق، چارچوب پیشنهادی این پژوهش متشکل از هفت شاخص عینی و عملیاتی است: نخستین شاخص، کنترل بر پایتخت و مراکز کلیدی حکومتی - مانند کاخ ریاست‌جمهوری، ساختمان پارلمان، وزارتخانه‌های کلیدی و ستاد فرماندهی نیروهای مسلح - است. این شاخص که برگرفته از معیار سنتی «کنترل مؤثر» است، همچنان یکی از مهم‌ترین نشانه‌های موفقیت جنبش شورشی به‌شمار می‌رود. با این حال، بر خلاف رویکرد سنتی که بر «کنترل کامل» بر پایتخت تأکید دارد، رویکرد پیشنهادی بر «کنترل مؤثر و پایدار» بر پایتخت و مراکز کلیدی حکومتی تأکید می‌کند. به عبارت دیگر، صرف ورود نیروهای شورشی به پایتخت که ممکن است موقتی و ناپایدار باشد برای احراز این شاخص کافی نیست؛ بلکه باید اثبات شود که نیروهای شورشی کنترل پایدار و مؤثری بر این مراکز دارند.

دومین شاخص، خروج کامل نیروهای حکومت پیشین از پایتخت و مراکز کلیدی حکومتی است. این شاخص که مکمل شاخص نخست است، نشان می‌دهد که حکومت پیشین عملاً کنترل خود را بر پایتخت از دست داده و توانایی بازپس‌گیری آن را ندارد. خروج کامل نیروهای حکومت پیشین که ممکن است به‌صورت تسلیم، عقب‌نشینی یا فرار صورت گیرد یکی از مهم‌ترین نشانه‌های شکست حکومت پیشین و پیروزی جنبش شورشی است. با این حال، باید توجه داشت که خروج نیروهای حکومت پیشین از پایتخت، لزوماً به معنای پایان جنگ داخلی نیست و ممکن است درگیری‌ها در سایر نقاط کشور ادامه یابد. لذا این شاخص باید در کنار سایر شاخص‌ها مورد توجه قرار گیرد. در اینجا لازم است تأکید شود که مراد از «خروج کامل نیروهای حکومت پیشین»، خروج نیروهای مسلح منظم و سازمان‌یافته حکومت سابق از پایتخت و مراکز کلیدی حکومتی است. بدیهی است که ادامه جنگ‌های چریکی، عملیات‌های پراکنده یا حضور پنهان عناصر مسلح در حومه شهر، مانع از احراز این شاخص نخواهد بود؛ زیرا ماده ۱۰ مجموعه

مواد ۲۰۰۱، موفقیت را به کنترل کامل بر کل قلمرو سرزمینی مشروط نکرده و خروج نیروهای منظم از کانون سیاسی کشور، قرینه کافی برای فروپاشی کنترل مؤثر دولت پیشین محسوب می‌شود. این تفسیر، با رویه داوری در پرونده‌های مشابه (از جمله رویکرد دیوان در پرونده استراباگ که به‌رغم ادامه درگیری‌های پراکنده، سقوط طرابلس را نقطه عطف تلقی کرد) نیز هماهنگی دارد.

شاخص دیگر، به‌رسمیت‌شناسی دیپلماتیک گسترده توسط دولت‌های ثالث است. بر خلاف رویکرد پرونده جنگیز که صرفاً بر اعلامیه‌های سیاسی دولت‌ها تکیه داشت، رویکرد پیشنهادی بر «به‌رسمیت‌شناسی دیپلماتیک گسترده» تأکید دارد که شامل اقدامات عملی مانند تبادل سفیر، افتتاح سفارت و به‌رسمیت شناختن نمایندگان دولت جدید در سازمان‌های بین‌المللی است. برخی محققان به تمایز میان «به‌رسمیت شناختن» به‌عنوان یک عمل سیاسی و «به‌رسمیت شناختن» به‌عنوان یک عمل حقوقی اشاره کرده‌اند بر اساس این تمایز، «به‌رسمیت شناختن دیپلماتیک» - که با تبادل سفیر و افتتاح سفارت همراه است - نشان‌دهنده به‌رسمیت شناختن حقوقی دولت جدید است، در حالی که اعلامیه‌های سیاسی صرفاً بیانگر حمایت سیاسی هستند. بنابراین چارچوب پیشنهادی بر «به‌رسمیت‌شناسی دیپلماتیک گسترده» تأکید دارد و نه صرفاً بر اعلامیه‌های سیاسی. منظور از «گسترده»، به‌رسمیت شناختن توسط حداقل یک‌سوم از دولت‌های عضو سازمان ملل متحد - یا حداقل توسط دولت‌های کلیدی منطقه - است.

شاخص چهارم، عضویت یا پذیرش در سازمان‌های بین‌المللی کلیدی - مانند سازمان ملل متحد، اتحادیه آفریقا، اتحادیه عرب و سازمان همکاری اسلامی - است. این شاخص که با شاخص سوم مرتبط است، نشان می‌دهد که جامعه بین‌المللی یا حداقل بخش مهمی از آن، دولت جدید را به‌رسمیت شناخته و آن را شایسته عضویت در سازمان‌های بین‌المللی می‌داند. در مورد شورای ملی انتقالی لیبی، این شاخص در ۱۶ سپتامبر ۲۰۱۱ احراز شد، زمانی که مجمع عمومی سازمان ملل متحد در شصت‌وششمین نشست خود، شورای ملی انتقالی را به‌عنوان نماینده لیبی به‌رسمیت شناخت (UN General Assembly, 2011, A/RES/66/1). با این حال، باید توجه داشت که عضویت در سازمان‌های بین‌المللی - به‌ویژه سازمان ملل متحد - نیازمند طی تشریفات خاصی است که ممکن است زمان‌بر باشد. بنابراین فقدان عضویت در سازمان ملل متحد لزوماً به معنای عدم موفقیت جنبش شورشی نیست و باید در کنار سایر شاخص‌ها مورد توجه قرار گیرد. با عنایت به این که فرایند عضویت رسمی در سازمان‌های بین‌المللی، به‌ویژه سازمان ملل متحد، ممکن است به‌دلیل ملاحظات سیاسی (همچون حق وتو در شورای امنیت) یا تشریفات اداری طولانی، ماه‌ها یا سال‌ها به تأخیر افتد؛ به‌عنوان راهکار جایگزین عملی مقرر می‌شود که «پذیرش غیررسمی

در نشست‌ها و مجامع بین‌المللی» یا «کسب حق حضور به‌عنوان ناظر در سازمان‌های منطقه‌ای (همچون اتحادیه آفریقا یا اتحادیه عرب)» نیز می‌تواند معادل این شاخص تلقی گردد، مشروط بر آن‌که این پذیرش، مستند به گزارش‌های رسمی یا مصوبات صریح آن سازمان‌ها بوده و صرفاً بر پایه اعلامیه‌های سیاسی یک‌جانبه دولت‌ها صورت نپذیرفته باشد. نمونه عینی این راهکار، پذیرش شورای ملی انتقالی لیبی در مجمع عمومی سازمان ملل در ۱۶ سپتامبر ۲۰۱۱ (قطعنامه ۱/۶۶) است که پیش از تکمیل تشریفات عضویت دائم، به‌عنوان نماد شناسایی عملی جامعه بین‌المللی تلقی گردید.

شاخص دیگری که می‌توان مطرح کرد، ثبات نسبی حکومت جدید به مدت حداقل شش ماه است. این شاخص که برگرفته از رویه دولت‌ها در به‌رسمیت‌شناسی دولت‌های جدید است، نشان می‌دهد که حکومت جدید توانسته ثبات و دوام خود را در مدت معقولی حفظ کند و صرفاً یک پدیده موقتی نیست. مدت شش ماه، که بر اساس رویه دولت‌ها و تحلیل پرونده‌های مختلف انتخاب شده است، مدت معقولی برای احراز ثبات نسبی حکومت جدید به نظر می‌رسد. با این حال، این مدت می‌تواند بسته به اوضاع و احوال هر پرونده مانند شدت درگیری‌ها، وسعت قلمرو تحت کنترل و میزان حمایت بین‌المللی تغییر کند.

در نهایت، توانایی ایفای تعهدات بین‌المللی را می‌توان طرح کرد. این شاخص، که به‌ویژه در داوری‌های سرمایه‌گذاری اهمیت دارد، نشان می‌دهد که حکومت جدید توانایی انجام تعهدات بین‌المللی از جمله تعهدات ناشی از موافقت‌نامه‌های دوجانبه سرمایه‌گذاری را دارد. توانایی ایفای تعهدات بین‌المللی را می‌توان از طریق شاخص‌های مختلفی سنجید، از جمله: ادامه پرداخت بدهی‌های خارجی، احترام به موافقت‌نامه‌های بین‌المللی منعقد شده توسط دولت پیشین، مشارکت در سازمان‌های بین‌المللی و نیز برقراری روابط دیپلماتیک با دولت‌های دیگر.

با توجه به تحولات چشمگیر در رویه دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی در دهه اخیر - که به‌ویژه در قبال طالبان در افغانستان (۲۰۲۱) و شورای ملی انتقالی لیبی (۲۰۱۱) تجلی یافته است - معیارهای صرفاً عینی مبتنی بر کنترل مؤثر و شناسایی سیاسی، برای احراز موفقیت جنبش شورشی ناکافی به‌نظر می‌رسند. از این‌رو، به‌عنوان شاخص هفتم، «پابندی واقعی و مؤثر به اصول بنیادین حقوق بشر (به‌ویژه حقوق زنان، اقلیت‌ها و آزادی بیان) و ایجاد ساختار حکومتی فراگیر (شامل مشارکت تمامی گروه‌های قومی، مذهبی و سیاسی)» به‌عنوان شرط لازم (نه کافی) مطرح می‌شود. به عبارت روشن‌تر، حتی در صورت احراز پنج یا شش شاخص عینی پیشین، اگر حکومت جدید به‌صورت نظام‌یافته‌ای مرتکب نقض گسترده حقوق بشر شود یا اقشار مختلف جامعه را از ساختار قدرت حذف کند، نمی‌توان آن را «موفق» در معنای مورد نظر ماده ۱۰ تلقی کرد؛ زیرا موفقیت در

نظام حقوق بین الملل معاصر، نه فقط یک مفهوم سیاسی- نظامی، بلکه هنجاری مبتنی بر مشروعیت مردمی و التزام به ارزش‌های بنیادین جامعه بین‌المللی است. احراز این شاخص، بر اساس گزارش‌های معتبر سازمان‌های بین‌المللی (همچون گزارش‌های دبیرکل سازمان ملل متحد، کمیساریای عالی حقوق بشر و نهادهای منطقه‌ای) و رویه قضایی نهادهای نظارتی معاهدات حقوق بشری صورت می‌پذیرد و صرفاً با اعلامیه‌های سیاسی یک‌جانبه دولت‌ها قابل اثبات نیست. بدیهی است که این شاخص، به مثابه یک «توقفگاه هنجاری»، از تحمیل شناسایی زودهنگام بر دولت‌هایی که فاقد حداقل‌های مشروعیت‌ساز هستند، جلوگیری می‌کند و این چارچوب پیشنهادی را با واقعیت‌های سیاسی پیچیده جهان امروز همسو می‌سازد.

۳-۳. نحوه‌ی کاربست چارچوب پیشنهادی در آرای قضایی

چارچوب پیشنهادی باید به صورت ترکیبی و تجمیعی کاربست شود؛ به این معنا که احراز یک یا دو شاخص به تنهایی برای اثبات موفقیت جنبش شورشی کافی نیست و باید مجموعه شاخص‌ها به صورت تجمیعی مورد توجه قرار گیرند. با این حال، همه شاخص‌ها از وزن یکسان برخوردار نیستند و برخی مانند کنترل بر پایتخت و به رسمیت‌شناسی دیپلماتیک گسترده از اهمیت ویژه‌ای دارند. همچنین، چارچوب پیشنهادی باید به صورت موردی و با توجه به اوضاع و احوال هر پرونده کاربست شود. در این خصوص، اوضاع و احوال خاص هر پرونده اهمیت و نقش گسترده‌ای دارد.

چارچوب پیشنهادی باید به گونه‌ای کاربست شود که از به رسمیت‌شناسی زودهنگام که می‌تواند نقض اصل عدم‌مداخله در امور داخلی محسوب شود جلوگیری کند و در عین حال، از تأخیر بی‌دلیل در به رسمیت‌شناسی دولت جدید که می‌تواند به بی‌ثباتی و کاهش قابلیت پیش‌بینی در روابط بین‌المللی بینجامد پرهیز نماید. برای آن‌که این چارچوب از انسجام عملیاتی برخوردار شده و دیوان‌های داوری و سایر مراجع قضایی بتوانند با اطمینان بیشتری از آن استفاده کنند، لازم است «الگوریتمی صریح» برای وزن‌دهی و احراز موفقیت تعریف شود. بر این اساس، کاربست ترکیبی شاخص‌ها بر پایه‌ی قواعد زیر سازماندهی می‌گردد:

الف) شرط لازم (اجتناب‌ناپذیر): احراز شاخص شماره ۱ (کنترل مؤثر و پایدار بر پایتخت و مراکز کلیدی حکومتی) و نیز شاخص پابندی به حقوق بشر و دولت فراگیر به عنوان شروط حداقلی موفقیت تلقی می‌شود. به عبارت دیگر، بدون استقرار کنترل مؤثر بر پایتخت و نیز پابندی به حقوق بشری، هیچ‌یک از ترکیب‌های دیگر شاخص‌ها نمی‌توانند موفقیت جنبش شورشی را اثبات کنند. این شرط، برگرفته از رویه تاریخی شناسایی دولت‌ها و نیز تأکید رویه قضایی - از

جمله رأی دیوان در پرونده جنگیز - بر نقش کانونی پایتخت به عنوان نماد حاکمیت است. (ب) حد نصاب امتیازی: به هر یک از هفت شاخص، وزنی برابر اختصاص می‌یابد. موفقیت جنبش شورشی زمانی محقق می‌شود که حداقل چهار شاخص از هفت شاخص (با احتساب شروط لازم یادشده) احراز گردند. این حد نصاب، بر اساس مطالعه تطبیقی رویه دولت‌ها در شناسایی دولت‌های جدید (همچون لیبی، افغانستان و سوریه) و نیز تحلیل آرای داوری تعیین شده است تا از یک سو، امکان‌پذیر بودن احراز معیارها را در مخاصمات پیچیده داخلی تضمین کند و از سوی دیگر، از تفسیر موسع و تسامح‌آمیز مفهوم موفقیت جلوگیری نماید.

ج) معادل‌سازی برای شاخص‌هایی که اجرای سخت و پیچیده‌ای دارند: با توجه به چالش‌های عملی در احراز برخی شاخص‌ها (به‌ویژه شاخص عضویت یا پذیرش در سازمان‌های بین‌المللی کلیدی که ممکن است به دلیل وتوی سیاسی یا تشریفات طولانی با تأخیر مواجه شود)، مقرر می‌گردد که در صورت احراز سایر شاخص‌ها، «پذیرش غیررسمی در نشست‌ها و مجامع بین‌المللی» یا «کسب حق حضور به عنوان ناظر در سازمان‌های منطقه‌ای» به عنوان معادل عملی برای این شاخص تلقی شود. بدیهی است که این معادل‌سازی باید مستند به گزارش‌های رسمی سازمان‌های بین‌المللی یا رویه مکتوب دولت‌ها بوده و صرفاً بر اساس اعلامیه‌های سیاسی یک‌جانبه صورت نپذیرد. همچنین، برای شاخص خروج کامل نیروهای حکومت پیشین، تأکید می‌شود که منظور «خروج نیروهای مسلح منظم از پایتخت و مراکز کلیدی» است و ادامه جنگ چریکی در سایر مناطق، مانع از احراز این شاخص نخواهد بود؛ چراکه ماده ۱۰ به کنترل کامل بر کل قلمرو سرزمینی نیاز ندارد و خروج از مرکز سیاسی را نشانه‌ی کافی برای فروپاشی کنترل دولت پیشین می‌داند.

د) تعیین نقطه عطف زمانی موفقیت: زمان تحقق موفقیت، تاریخ احراز آخرین شاخص لازم برای رسیدن به حد نصاب چهار شاخص (با رعایت شرط کنترل پایتخت) در نظر گرفته می‌شود. برای نمونه، اگر جنبشی کنترل پایتخت را به دست آورد (شاخص ۱)، نیروهای حکومت پیشین خارج شوند (شاخص ۲)، شناسایی دیپلماتیک گسترده کسب کند (شاخص ۳) و پس از شش ماه ثبات نسبی نشان دهد (شاخص ۵)، اما عضویت در سازمان ملل (شاخص ۴) هنوز محقق نشده باشد، موفقیت در پایان شش ماهه (زمان احراز شاخص ۵) تحقق می‌یابد و اعمال شورشیان پیش از آن تاریخ، طبق قاعده مندرج در ماده ۱۰ (۳)، به دولت جدید قابل‌انتساب نیست. این قاعده، شفافیت زمانی لازم را برای دیوان‌های داوری فراهم می‌آورد و از سردرگمی‌هایی نظیر آنچه در پرونده جنگیز روی داد، پیشگیری می‌کند.

بدین ترتیب، چارچوب پیشنهادی با ارائه الگوریتمی روشن، ضمن رعایت انعطاف‌پذیری لازم

برای انطباق با اوضاع و احوال خاص هر پرونده، از فروکاستن مفهوم موفقیت به یک یا دو شاخص صرفاً سیاسی یا صرفاً نظامی جلوگیری می‌کند و بستری عینی، سنجش‌پذیر و قابل پیش‌بینی برای مراجع قضایی فراهم می‌سازد.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر، با رویکردی تحلیلی- انتقادی و با بهره‌گیری از مطالعه تطبیقی رویه دولت‌ها در شناسایی دولت‌های جدید و تحلیل آرای دیوان‌های داوری سرمایه‌گذاری، به بررسی معیارهای تعیین «موفقیت» جنبش شورشی و لحظه تحقق آن در حقوق مسئولیت بین‌المللی پرداخته است. یافته‌های پژوهش نشان داد که ماده ۱۰ مجموعه مواد ۲۰۰۱، با وجود این که انتساب اعمال شورشیان به دولت را منوط به «موفقیت» جنبش شورشی دانسته است، هیچ معیاری برای تشخیص این موفقیت ارائه نمی‌دهد. این خلأ هنجاری که در زمان تدوین مجموعه مواد چندان آشکار نبود، در پرتو تحولات گسترده دهه‌های اخیر - به‌ویژه جنگ‌های داخلی لیبی، سوریه، یمن و اوکراین - به یکی از چالش‌برانگیزترین خلأهای حقوق مسئولیت بین‌المللی تبدیل شده است.

در بخش نخست مقاله، سه ابهام نظری عمده شناسایی و تحلیل شد: (۱) ابهام در مفهوم «موفقیت» و عدم تعیین این که آیا «موفقیت» به معنای کنترل کامل بر کل قلمرو سرزمینی است یا کنترل بر پایتخت و مراکز کلیدی حکومتی کافی است. (۲) ابهام در معیار «کنترل مؤثر» و ناکارآمدی آن در جنگ‌های داخلی مدرن با ویژگی‌هایی مانند درگیری‌های نیابتی، کنترل هم‌زمان چند گروه بر بخش‌هایی از قلمرو سرزمینی و تغییرات سریع جبهه‌ها؛ که در برخی تحلیل‌ها آن را نشان‌تأییدی برای «قدرت بر حق» در سطح محلی توصیف کرده‌اند و بر ناسازگاری آن با پدیده‌های نوین تأکید دارند؛ (۳) ابهام در نقش «به‌رسمیت‌شناسی» و عدم تمایز میان به‌رسمیت‌شناسی سیاسی (که ماهیتاً ذهنی و مبتنی بر ملاحظات سیاسی است) و به‌رسمیت‌شناسی حقوقی (که مبتنی بر احراز شرایط عینی مانند کنترل مؤثر است).

در بخش دوم مقاله، سه خلأ عملی مهم در کاربست معیارهای موجود بررسی شد: (۱) سردرگمی دیوان داوری در پرونده جنگیز علیه لیبی در تعیین لحظه دقیق پیروزی شورشیان و اتکای آن به اعلامیه‌های سیاسی دولت‌ها که ماهیت حقوقی ندارند؛ (۲) رویکرد محتاطانه اما ناقص دیوان در پرونده استراباگ علیه لیبی (۲۰۲۰)^{۱۱} که از ورود به بحث تعیین لحظه پیروزی خودداری کرد و صرفاً به مفاد بند خسارت جنگی موافقت‌نامه دوجانبه سرمایه‌گذاری استناد نمود؛ (۳) چالش تئوری «تداوم ساختمان» که مبنای فلسفی ماده ۱۰ است.

در بخش سوم مقاله، چارچوبی نوین برای تعیین موفقیت جنبش شورشی و لحظه تحقق آن

تدوین شد که مبتنی بر هفت شاخص عینی و عملیاتی است: (۱) کنترل بر پایتخت و مراکز کلیدی حکومتی، (۲) خروج کامل نیروهای حکومت پیشین از پایتخت، (۳) به رسمیت شناسی دیپلماتیک گسترده توسط دولت‌های ثالث، (۴) عضویت یا پذیرش در سازمان‌های بین‌المللی کلیدی، (۵) ثبات نسبی حکومت جدید به مدت حداقل شش ماه، (۶) توانایی ایفای تعهدات بین‌المللی و (۷) پایبندی به حقوق بشر و دولت فراگیر. این چارچوب ترکیبی، گرچه از معیارهای سنتی شناسایی دولت که در کنوانسیون مونته‌ویدئو تبلور یافته الهام گرفته است، اما با انطباق با واقعیت‌های جنگ‌های داخلی مدرن و افزودن شاخص‌های عملیاتی برگرفته از رویه قضایی معاصر، می‌کوشد تا خلأهای نظری و عملی موجود را پوشش دهد.

یافته‌های پژوهش، فرضیه اصلی را تأیید می‌کند که به دلیل ناکارآمدی معیار سنتی «کنترل مؤثر» و ناقص بودن رویکرد مبتنی بر «به رسمیت شناسی سیاسی» در جنگ‌های داخلی، می‌توان با تدوین چارچوبی ترکیبی متشکل از هفت شاخص عینی و عملیاتی، مبنای عینی‌تر و عملیاتی‌تری برای تعیین موفقیت جنبش شورشی و لحظه تحقق آن فراهم آورد. تحلیل پرونده‌های جنگیز علیه لیبی، استراباگک علیه لیبی، و نسل‌زدایی (کرواسی علیه صربستان) به وضوح نشان داد که دیوان‌های داوری و دیوان بین‌المللی دادگستری فاقد معیارهای عینی و عملیاتی برای تعیین موفقیت جنبش شورشی هستند و چارچوب پیشنهادی می‌تواند این خلأ را پر کند. همچنین، مبتنی بودن این تعیین بر اوضاع و احوال هر پرونده، بر ضرورت تدوین شاخص‌های عینی اما انعطاف‌پذیر تأکید دارد که چارچوب پیشنهادی با رویکرد ترکیبی و تجمیعی خود، به این مهم دست یافته است.

بر پایه یافته‌های این پژوهش، پیشنهادهای زیر ارائه می‌شود:

دیوان‌های داوری سرمایه‌گذاری باید به جای اتکای صرف بر معیار کنترل مؤثر یا شناسایی سیاسی، از چارچوب ترکیبی پیشنهادی این پژوهش مبتنی بر هفت شاخص عینی - شامل کنترل بر پایتخت، خروج نیروهای حکومت پیشین، شناسایی گسترده بین‌المللی، عضویت در سازمان‌های بین‌المللی، ثبات نسبی شش ماهه و توانایی ایفای تعهدات بین‌المللی و پایبندی به حقوق بشر و دولت فراگیر - برای احراز موفقیت جنبش شورشی و زمان تحقق آن استفاده کنند و استدلال خود را بر پایه ادله عینی، از جمله گزارش‌های سازمان‌های بین‌المللی و رویه دولت‌ها، استوار سازند. همچنین پیشنهاد می‌شود کمیسیون در بازنگری مواد ۲۰۰۱، به ویژه ماده ۱۰، معیارهای عینی موفقیت جنبش شورشی را در قالب تفسیر رسمی یا ضمیمه‌ای تکمیلی تبیین کند تا ابهامات موجود کاهش یافته و وحدت رویه و قابلیت پیش‌بینی در اجرای این ماده تقویت شود. از سوی دیگر، دولت‌ها باید در شناسایی دولت‌های جدید، از شناسایی زود هنگام و مبتنی بر ملاحظات سیاسی اجتناب کرده و تصمیم خود را بر معیارهای عینی، از جمله کنترل مؤثر و توانایی ایفای تعهدات

بین‌المللی، استوار سازند تا رویه شناسایی بیش از پیش تابع موازین حقوقی باشد. پیشنهاد می‌شود کارآمدی چارچوب پیشنهادی در رویه دیوان‌های داوری و پرونده‌های واقعی ارزیابی شده و تأثیر ملاحظات هنجاری، به‌ویژه حقوق بشر و مبارزه با تروریسم، بر شناسایی دولت‌های جدید و احراز موفقیت جنبش‌های شورشی نیز بررسی شود.

کتابنامه

- ساندوز، ایوس (۱۳۸۲). مبارزه علیه تروریسم و حقوق بین‌الملل: خطرات و فرصتها. ترجمه حسن سواری، مجله حقوقی بین‌المللی، ۲۰ (۲۹).
- ضیایی، سید یاسر (۱۳۸۹). تأملی بر وضعیت شورشیان از منظر حقوق توسل به زور. مجله حقوقی بین‌المللی، ۲۷ (۴۲).
- ضیایی، سید یاسر (۱۳۹۶). حقوق و تعهدات بین‌المللی حکومت‌های ناشی از انقلاب: با نگاهی به بیداری اسلامی. پژوهش تطبیقی حقوق/سلام و غرب، ۴ (۳).
- مافی، همایون؛ یزدانی، سعید (۱۳۹۴). معیارهای انتساب اعمال شورشیان به دولت در حقوق بین‌الملل. پژوهشنامه حقوق تطبیقی، ۱ (۱).
- Ago, R. (1979). Eighth report on state responsibility. *Yearbook of the International Law Commission*, 1979, Vol. II, Part One.
- Application of the Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide (Croatia v. Serbia)*, Judgment, I.C.J. Reports 2015.
- Cengiz İnşaat Sanayi ve Ticaret A.S. v. Libya*, ICC Case No. 21537/ZF/AYZ (2018).
- Crawford, J. (2013). *State responsibility: The general part*. Cambridge University Press.
- Dumberry, P. (2021). *Rebellions and civil wars: State responsibility for the conduct of insurgents*. Cambridge University Press.
- Dumberry, P. (2022). State responsibility for the conduct of rebels in situations of unsuccessful civil wars: A critical analysis of the *Cengiz v Libya* case. *Journal of International Dispute Settlement*, 13 (1).
- Hasar, S. (2025). Recognition of governments and the prohibition of intervention. *American Journal of International Law*, 119.
- International Law Commission. (2001). Draft articles on responsibility of states for internationally wrongful acts, with commentaries. In *Yearbook of the International Law Commission* (Vol. 2, Part 2). United Nations.
- Karanxha, V. (2023). Interpreting the role of insurgency inside of the Yugoslavian wars. *The Saber and Scroll Journal*, 11 (4).
- Mafi, H., & Yazdani, S. (2015). Criteria for attributing the conduct of insurgents to states in international law. *Comparative Law Review*, 1 (1).
- Montevideo Convention on the Rights and Duties of States*, 1933.
- Nollkaemper, A. (2011). *National courts and the international rule of law*. Oxford University Press.

- Roth, B. R. (2010). Secessions, coups and the international rule of law: Assessing the decline of the effective control doctrine. *Melbourne Journal of International Law*, 11 (2).
- Sanduz, Y., & Savari, H. (2003). Combating terrorism and international law: Risks and opportunities. *International Legal Journal*, 20 (29).
- Strabag SE v. Libya*, ICSID Case No. ARB(AF)/15/1 (2020).
- Talmon, S. (2011, June 16). Recognition of the Libyan National Transitional Council. *ASIL Insights*, 15 (16).
- United Nations General Assembly. (2011). *Seat of the Libyan Arab Jamahiriya* (Resolution 66/1). A/RES/66/1, September 16, 2011.
- Vovec, A. (2024). The legitimacy dilemma in government recognition. *Romanian Journal of International Law*, 31.
- Ziaei, S. Y. (2010). Reflections on the status of insurgents under the law governing the use of force. *International Legal Journal*, 27 (42).
- Ziaei, S. Y. (2018). International rights and obligations of governments established through revolution: With reference to the Islamic awakening. *Comparative Research of Islamic and Western Law*, 4 (3).